

جنبش کارگری آمریکا *

مقدمه بر چاپ آمریکائی کتاب وضع طبقه کارگر در انگلیس

فریدریش انگلس

لندن، ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷

ده ماه از زمانی که من به تقاضای مترجم "پیوست"ی بر این کتاب (۱) نوشته ام میگذرد. در طی این ده ماه در آمریکا انقلابی به وقوع پیوسته است که در هر کشور دیگری حداقل به ده سال زمان احتیاج داشت. در فوریه ۱۸۸۶ افکار عمومی آمریکا متفق القبول بر این نظر بود که آمریکا به طور کلی فاقد طبقه کارگر - به مفهوم اروپائی آن - است و نتیجتاً مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران، آنطور که کشورهای اروپائی را دوشقه می کند، در جمهوری آمریکا امری ناممکن است و بر همین اساس هم سوسیالیسم نهالی وارداتی است که نمی تواند در زمین آمریکا ریشه بدواند. اما درست در همان زمان مبارزه طبقاتی آینده با اعتصابات کارگران معادن زغال پنسیلوانیا و بسیاری از رشته های دیگر و علی الخصوص در تدارک جنبش هشت ساعت کار - در سراسر کشور - که برای ماه مه در نظر گرفته شده بود و در ماه مه هم واقعا نتیجه داد (۲)، سایه های عظیم خود را افکند. اینکه من همان زمان این علائم را به درستی تشخیص داده بودم و اینکه یک جنبش طبقه کارگر را در مقیاس ملی پیش بینی می کردم، خود را در همان "پیوست" من نشان میدهد. اما آنچه که هیچکس نمیتوانست پیش بینی کند این بود که جنبش در چنین زمان کوتاهی با چنین قدرت غیر قابل مقاومتی به راه خواهد افتاد، به سرعت آتشی در جنگل گسترش یافته و جامعه آمریکا را تا بنیادهایش به لرزه در خواهد آورد.

واقعیت اینجاست، سرسخت و غیر قابل انکار. وحشتی را که این امر در میان طبقات حاکم آمریکا دامن زده است، به طرزی جالب برایم زمانی روشن شد که خبرنگاران آمریکایی در تابستان گذشته مرا با ملاقاتشان مفتخر کردند. "حرکت جدید" آنان را در حالت ترسی ناشی از درماندگی و حیرت قرار داده است. با این همه جنبش در آن زمان تازه در شرف آغاز بود و در طغیانهای مبهم و ظاهراً از هم گسیخته طبقه ای خلاصه می شد که توسط ستمگری برده داری سیاه و تکامل سریع صنعتی به پائین ترین لایه جامعه آمریکا تبدیل شده بود. اما قبل از پایان سال این تکانهای سردرگم اجتماعی شروع به گرفتن جهت مشخص نمودند. حرکتهای خودبخودی و غریزی این توده های انبوه کارگران در مناطق وسیعی از کشور، انفجار همزمان نارضایتی آنان از اوضاع اجتماعی فلاکتبار که در همه جا به یک شکل و به عللی یکسان رخ میداد، آنها را به این حقیقت واقف گردانید که طبقه ای نوین و متمایز را در جامعه آمریکا تشکیل میدهند. طبقه ای که باید گفت از کارگران مزدی نسل اندر نسل و پرولترها تشکیل می شود. این آگاهی، بر متن غریزه اصیل آمریکائی، آنها را بلافاصله به برداشتن گام بعدی در

جهت رهائیشان سوق داد. این گام تشکیل یک حزب سیاسی کارگری با برنامه خاص خود بود که تسخیر کاپیتول (۳) و کاخ سفید را هدف قرار میدهد. در ماه مه مبارزه برای روز کار هشت ساعته، ناآرامی ها در شهرهای شیکاگو و میلواکی و جاهای دیگر و اقدامات طبقه حاکم برای سرکوب جنبش نوظهور کارگری توسط قهر عریان و قوه قضائیه خشن طبقاتی بوقوع پیوست. در ماه نوامبر حزب جوان کارگری در تمام مراکز بزرگ و نیویورک سازمان یافت و در انتخابات شیکاگو و میلواکی شرکت کرد (۴). تاکنون ماههای مه و نوامبر برای بورژوازی آمریکا فقط یادآور سررسید اوراق قرضه دولتی آمریکا بود. اما از این پس مه و نوامبر برای اینان همچنین یادآور روزهایی خواهد بود که در آن طبقه کارگر آمریکا سفته هایی را که از سرمایه داران در دست داشت برای وصول ارائه کرد. طبقه کارگر در کشورهای اروپائی نیازمند سالها و سالها زمان بود تا بطور کامل این حقیقت را درک کند که یک طبقه متمایز - و تحت شرایط اجتماعی موجود - دائمی را در جامعه امروز تشکیل میدهد، و باز هم سالها زمان لازم بود تا این آگاهی طبقاتی آنها را به بسوی متشکل کردن خودشان در یک حزب سیاسی متمایز سوق دهد، حزبی مستقل از و در تقابل با تمام احزاب سیاسی قدیمی که توسط بخشهای مختلف طبقه حاکم بوجود آمده اند. اما در زمین مساعدتر آمریکا، جائی که بقایای قرون وسطائی راه را سد نکرده، جائی که تاریخ با عناصر جامعه مدرن بورژوائی، آنطور که در قرن ۱۷ تحول یافت، شروع می شود، طبقه کارگر هر دوی این مراحل تکامل خود را در عرض ده ماه طی کرد. با اینهمه این هنوز آغاز کار است. اینکه توده های کارگر اشتراک مشقات و منافع خویش و همبستگی اشان را بمثابة یک طبقه در تقابل با تمام طبقات دیگر حس کنند و برای موثر کردن و بیان این احساس ابزار سیاسی مرسوم در هر کشور آزادی را بکار اندازند، تنها اولین گام است. گام بعدی یافتن یک علاج مشترک برای این دردهای مشترک و درج آن در برنامه حزب جدید کارگر است. و این گام - مهم ترین و دشوارترین گام در جنبش - هنوز باید در آمریکا برداشته شود.

یک حزب جدید باید یک برنامه متمایز اثباتی داشته باشد. برنامه ای که جزئیات آن میتوانند با تغییر شرایط و یا تکامل خود حزب تغییر کنند، اما با اینهمه برنامه ای است که در هر زمان حزب روی آن توافق دارد. مادامی که چنین برنامه ای تهیه نشده یا در شکل ابتدائی اش وجود داشته باشد، حزب جدید هم موجودیتی ابتدائی خواهد داشت. چنین حزبی میتواند حزبی محلی باشد نه سراسری، بالقوه حزب باشد، نه در واقعیت.

این برنامه، شکل اولیه آن هر چه باشد، می بایست در جهتی که از پیش میتوان تعیین کرد تکامل یابد. عواملی که باعث پیدایش شکافی عمیق بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار شده اند، چه در آمریکا و چه در اروپا یکی هستند. ابزارهای پرکردن این شکاف نیز در همه جا یکی است. در نتیجه برنامه پرولتاریای آمریکا در دراز مدت، در رابطه با هدف نهائی ای که باید کسب شود، باید با برنامه ای که بعد از شصت سال جدال و مباحثه مورد پذیرش توده های وسیع پرولتاریای رزمنده اروپا واقع شده است، انطباق یابد. این برنامه به عنوان هدف نهایی، تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر بمنظور عملی کردن تصاحب مستقیم تمام ابزار تولید - زمین، راههای آهن، معادن، ماشین آلات و غیره - توسط کل جامعه و استفاده مشترک از آنها توسط عموم و برای بهره مندی عامه را اعلام خواهد کرد.

اما اگر حزب جدید آمریکا، به اعتبار واقعیت ساخته شدنش، خیال تصرف قدرت سیاسی را، مثل همه احزاب در همه جا دارد، در عین حال باید گفت که تا کسب یکپارچگی در مورد اینکه با قدرت به دست آمده چه باید کرد، فاصله بسیار دارد. در نیویورک و سایر شهرهای بزرگ شرق، طبقه کارگر خود را به شکل اتحادیه های صنفی سازماندهی کرده و در هر شهر مراکز پر قدرت "اتحادیه مرکزی کار" را به وجود آورده است. در ماه نوامبر گذشته اتحادیه مرکزی کار در نیویورک هنری جورج را به عنوان پرچمدار خود برگزید و در نتیجه برنامه موقت انتخاباتی آن عمدتاً ملهم از اصول عقاید اوست. در شهرهای بزرگ شمال غربی، مبارزه انتخاباتی بر مبنای یک برنامه کارگری تقریباً نامشخص انجام گرفت که تاثیر تئوریهای هنری جورج در آن، اگر نگوئیم هیچ، لافل به سختی مشهود بود. و به موازات آنکه در این مراکز بزرگ صنعتی و پرجمعیت جنبش نوین طبقاتی یک شکل سیاسی به خود می گرفت، ما در سراسر کشور شاهد دو سازمان وسیعاً گسترش یافته کارگری هستیم: شوالیه های کار و حزب کارگران سوسیالیست (۵)، که از این دو تنها این جریان دومی برنامه ای مطابق با نظرات مدرن اروپائی دارد، که در بالا ذکرشان رفت.

بین این سه شکل کم یا بیش معینی که جنبش کارگری آمریکا در قالب آنها در مقابل ما ظاهر می شود، اولین آن، جنبشی که در نیویورک توسط هنری جورج رهبری می شود، در لحظه حاضر اساساً اهمیت محلی دارد. بدون تردید نیویورک مهم ترین شهر در کشور است، اما نیویورک پاریس و ایالات متحده هم فرانسه نیست. و به نظر من چنین می رسد که برنامه هنری جورج در هیات کنونی اش برای پی ریزی یک جنبش فراتر از سطح محلی بسیار محدود است و در بهترین حالت می تواند برای یک دوره کوتاه گذرا در جنبش عمومی نقشی ایفا کند. برای هنری جورج سلب مالکیت زمین از توده های مردم مسبب اصلی و عام تجزیه مردم به ثروتمند و فقیر است. اما این از نظر تاریخی کاملاً درست نیست. در جوامع کلاسیک عهد عتیق یا آسیائی، برده داری، یعنی تصاحب خود توده ها، شکل مسلط ستمگری طبقاتی بود، نه سلب مالکیت زمین از آنان. هنگامی که در دوره زوال جمهوری روم دهقانان آزاد ایتالیائی از مزارعشان خلع ید شدند، به طبقه ای از "بینوایان سفید" تبدیل گردیدند که در دولتهای برده داری جنوبی اتحادیه (آمریکا) تا قبل از سال ۱۸۶۱ نیز وجود داشت. دنیای کهن میان دو طبقه ناتوان از رهائی خویش، یعنی بردگان و بینوایان آزاد، درهم شکست. در قرون وسطی نیز نه سلب مالکیت توده های مردم از زمین، بلکه برعکس، الحاق آنان به زمین بود که مبنای ستم فئودالی قرار گرفت. دهقان مزرعه خود را داشت، اما بعنوان سرف یا رعیت بدان وابسته بود و محکوم بود که از کار و محصول خود به مالک زمین سهمیه بپردازد. تنها پس از آغاز عصر جدید، در حدود اواخر قرن پانزدهم، بود که سلب مالکیت وسیع از دهقانان، طبقه جدید کارگران مزدی را بنیان نهاد که مایملکی به جز نیروی کارشان ندارند و فقط با فروش این نیروی کار به دیگران است که می توانند به حیاتشان ادامه دهند. اما اگر سلب مالکیت از زمین این طبقه را بوجود آورد، این توسعه تولید سرمایه داری، صنعت و کشاورزی مدرن در سطح وسیع بود که آن را بازتولید کرده و گسترش بخشید و به آن هیات یک طبقه متمایز، با منافع و رسالت تاریخی متمایز، را داد. تمام اینها مفصلاً توسط مارکس تشریح شده است (سرمایه، جلد اول، فصل هشتم: انباشت باصطلاح اولیه). بنا به نظر مارکس، منشا تضاد

طبقاتی معاصر و فرودستی امروزی طبقه کارگر در سلب مالکیت وی از تمام وسایل تولید است که زمین هم طبیعتاً در زمره این وسایل تولید قرار دارد.

از آنجا که هنری جورج انحصار زمین را منشا منحصر بفرد فقر و بدبختی می‌شناسد، طبیعی است که راه علاج را نیز در بازپس گرفتن زمین توسط کل جامعه بیابد. حال سوسیالیستهای مکتب مارکس نیز خواستار تصاحب زمین، و علاوه بر آن تمام دیگر وسایل تولید توسط جامعه هستند. اما حتی اگر این مساله را مسکوت بگذاریم، باز هم هنوز یک اختلاف باقی می‌ماند. با زمین چه باید کرد؟ سوسیالیستهای امروز، تا آنجا که مارکس آنها را نمایندگی می‌کند، خواهان آنند که زمین به تصرف جمعی درآید و برای استفاده عامه، به طور جمعی روی آن کار شود، و عین همین اقدام در مورد تمام وسایل اجتماعی دیگر مانند معادن، راههای آهن، کارخانجات و غیره هم به عمل آید. هنری جورج به این اکتفا می‌کند که پس از آنکه توزیع زمین تحت قواعد منظم درآمد و اجاره زمین، به جای آنکه مثل امروز به تملک خصوصی درآید، در اختیار جامعه قرار گرفت، خود زمین مثل امروز به افراد اجاره داده شود. مطالبه سوسیالیستها یک انقلاب کامل در کل نظام تولید اجتماعی را در بر می‌گیرد. مطالبه هنری جورج، برعکس، شیوه تولید اجتماعی معاصر را دست نخورده باقی می‌گذارد و در حقیقت از سالها قبل خواسته افراطی‌ترین جناح اقتصاددانان ریکاردوئی بوده است. آنها نیز مصادره زمین و اجاره آن توسط دولت را مطالبه می‌کردند.

طبیعتاً این فرضی نادرست خواهد بود که هنری جورج یک بار و برای همیشه حرف خود را زده است. اما من موظفم تئوری او را همانطور که هست بررسی کنم.

دومین بخش بزرگ جنبش کارگران آمریکا را شوالیه‌های کار تشکیل می‌دهند و به نظر می‌رسد که آنها بیش از هر بخش دیگری خصلت نمای وضعیت کنونی جنبش باشند، همچنانکه تا اینجا بیشک قدرتمندترینشان نیز هستند. انجمن عظیمی که با "مجامع" بیشمارش در اقصی نقاط کشور گسترش یافته، تمام سایه روشنهای نظرات فردی و محلی طبقه کارگر را زیر چتر برنامه‌ای به همان نسبت ناروشن متحد می‌کند. همبستگی این گرایشات بیش از آنکه محصول مرامنامه غیر عملی آنها باشد، حاصل این احساس غریزی است که نفس بهم پیوستگی آنها در راه آرمانهای مشترکشان آنان را به نیروئی عظیم در کشور تبدیل می‌کند. یک (پدیده) متناقض اصیل آمریکائی که مدرنترین گرایشات را با ماسکهای قرون وسطایی می‌پوشاند و دمکراتیک‌ترین و حتی سرکش‌ترین روحیات را پشت یک استبداد ظاهری، اما در واقعیت فاقد قدرت، پنهان می‌کند. چنین است تصویری که امروز شوالیه‌های کار از خود به ناظر اروپائی می‌دهند. اما اگر اجازه ندهیم که این عجایب ظاهری مانع شوند، می‌توان در این تجمع وسیع کارگری یک توده عظیم انرژی بالقوه را دید که به آهستگی، اما مطمئناً، در حال تحول به نیروئی زنده است. شوالیه‌های کار نخستین تشکیلات کشوری هستند که توسط کل طبقه کارگر آمریکا به وجود آمده است. منشا و تاریخچه اینان، ضعفها و کجروی‌های کوچکشان، برنامه و مرامنامه‌اشان هر چه که باشد، آنها وجود دارند و عملاً

حاصل کل طبقه کارگران مزدی آمریکا هستند. این تشکل تنها پیوند کشوری است که آنها را با هم ننگه می‌دارد، قدرتشان را به خود و دشمنانشان نشان می‌دهد و آنها را با امید غرور آمیز پیروزی‌های آینده سرشار می‌کند. درست نیست که گفته شود شوالیه‌های کار قابلیت تکامل ندارند. آنها بدون وقفه یک روند کامل تحول و تکامل را طی می‌کنند. یک توده مواج و در حال تخمیر از مواد بی‌شکل که در پی یافتن شکل و هیأتی متناسب با طبیعت ذاتی‌اش است. این شکل به همان حتمیتی که تکامل تاریخی، مثل تکامل طبیعی، قوانین درونی خود را دارد، یافت خواهد شد. این که شوالیه‌های کار در آن موقع نام کنونی خود را حفظ خواهند کرد یا نه، اهمیتی ندارد. اما برای یک ناظر خارجی روشن است که این تشکیلات آن ماده خامی است که آینده جنبش طبقه کارگر آمریکا، و به همراهش آینده کل جامعه آمریکا، از درونش شکل خواهد گرفت.

سومین بخش (از جنبش طبقه کارگر آمریکا) حزب کار سوسیالیست است. این بخش فقط اسما یک حزب است، چرا که تاکنون نتوانسته است در هیچ جای آمریکا واقعا بمثابه یک حزب سیاسی عرض اندام کند. بعلاوه این حزب به درجه‌ای غریبه می‌نماید، زیرا تا همین اواخر تقریبا تماما از مهاجرین آلمانی تشکیل می‌شد که تنها به زبان خودشان تکلم می‌کنند و اغلب آشنائی کمی با زبان رایج کشور (انگلیسی) دارند. اما اگر این حزب ریشه خارجی دارد، در عین حال به تجربه‌ای که طی سالهای طولانی مبارزه طبقاتی در اروپا به دست آمده و دانش شرایط عمومی رهائی طبقه کارگر مسلح است، تجربه و دانشی بسیار بالاتر از آنچه تاکنون کارگران آمریکائی کسب کرده‌اند. این فرصت مناسبی برای پرولترهای آمریکاست که از طریق این (حزب) می‌توانند دستاوردهای فکری و معنوی چهل سال مبارزه رفقای طبقاتی اروپائی خود را کسب کرده و از آنها برای تسریع پیروزی خود استفاده کنند. چه، همانطور که پیشتر گفتم، در این امر تردیدی نمی‌توان داشت که برنامه نهائی پرولتاریای آمریکا باید در اساس مشابه برنامه پذیرفته شده از جانب تمام پرولتاریای مبارز اروپا باشد و چنین نیز خواهد شد. برنامه‌ای مانند برنامه حزب کار سوسیالیست آلمانی-آمریکائی. این حزب، در این حد، وظیفه ایفای نقشی بسیار مهم را در جنبش دارد. اما آنها برای انجام چنین کارهائی باید ظاهر غریبه خود را تا آخرین بقایایش به دور افکنند. آنها باید تمام و کمال آمریکائی بشوند. آنها نمی‌توانند انتظار داشته باشند که آمریکائیها به سراغشان بیایند. این اقلیت مهاجر است که باید به طرف آمریکائیها، یعنی اکثریت عظیم اهالی کشور، بروند و برای انجام این کار، آنها باید پیش از هر چیز زبان انگلیسی را بیاموزند.

پروسه ترکیب این عناصر مختلف توده عظیم در حال جنبش -عناصری که در حقیقت با هم ناسازگار نیستند، اما بخاطر نقطه حرکتی متفاوتشان از هم بیگانه‌اند- چندی طول خواهد کشید و بدون اصطکاکهای متعدد، آنچنانکه اکنون نیز در نقاط مختلف شاهدش هستیم، سپری نخواهد شد. به طور مثال شوالیه‌های کار اینجا و آنجا در شهرهای شرقی درگیر منازعاتی محل با اتحادیه‌های صنفی سازمانیافته هستند. اما اینگونه اصطکاک حتی در بین خود شوالیه‌های کار، که میانشان به هیچ وجه صلح و هماهنگی حاکم نیست، نیز وجود دارد. اینها نشانه‌های زوال نیستند که مایه شادمانی سرمایه‌داران گردند. این چیزها فقط نشانه‌هایی دال بر این هستند که صفوف بیشمار کارگران، که برای نخستین بار در مسیری مشترک به حرکت

در آمده‌اند، هنوز بیان مناسب برای منافع مشترکشان، مناسبترین اشکال سازمانی برای مبارزه و انضباط لازم برای کسب پیروزی را نیافته‌اند. اینها تا اینجا فقط نخستین سربازگیری‌های توده‌ای برای جنگ بزرگ انقلابی هستند. این سربازانی که بطور محلی و مستقل از یکدیگر برخاسته و مسلح شده‌اند، همگی دارند برای ساختن یک ارتش واحد بهم نزدیک می‌شوند، بدون آنکه هنوز آرایشی منظم و نقشه‌ای مشترک برای نبرد داشته باشند. ستونهایی که به سمت نقطه‌ای واحد در حرکتند هنوز اینجا و آنجا به همدیگر برخورد می‌کنند، سردرگمی، مجادلات خشماگین و حتی تهدید به برخوردهای جدی میانشان به وجود می‌آید. اما سرانجام اشتراک در هدف نهائی بر تمام مشکلات کوچک غلبه خواهد کرد. طولی نخواهد کشید که این گردانهای پریهاهو و متفرق در صفوف منظم، با سلاحهایی درخشان و سکوتی رعب آور آرایش جنگی بخود بگیرند. بهره مند از جنگجویانی جسور در پیش و از یک ارتش ذخیره بی تزلزل در پشت جبهه.

دستیابی به چنین نتیجه‌ای، اتحاد این پیکرهای متعدد مستقل در یک ارتش سراسری کارگری واحد تحت یک برنامه مشترک - حتی اگر برنامه‌ای خام باشد، مهم این است که برنامه طبقاتی خود کارگران باشد-، این است گام بزرگ بعدی که باید در آمریکا برداشته شود. هیچ کس نمی‌تواند به اندازه حزب کارگران سوسیالیست برای تحقق این هدف و برای انطباق برنامه با اهداف نقش ایفا کند، مشروط بر آنکه تصمیم به اتخاذ همان تاکتیکی بگیرد که زمانی سوسیالیستهای اروپائی، وقتی که اقلیت کوچکی از طبقه کارگر را تشکیل میدادند، اتخاذ کردند. این تاکتیک برای اولین بار در سال ۱۸۴۷ در مانیفست کمونیست چنین بیان شد:

"کمونیستها - این اسمی بود که آنزمان بر خود گذاشتیم و امروز نیز کنار گذاشتن آن را لازم نمی‌دانیم - کمونیستها، حزب خاصی در تقابل با سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منفعی که از منافع کل طبقه کارگر جدا باشد ندارند.

آنها هیچ اصول فرقه‌ای مختص بخودشان را بمیان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن بگنجانند. فرق کمونیستها با دیگر احزاب طبقه کارگر تنها در این است که از طرفی کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرفنظر از منافع ملی‌اشان مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا علیه طبقه سرمایه دار طی می‌کند، آنها همیشه و همه جا نمایندگان منافع کل جنبش هستند.

بنابر این کمونیستها از یکسو عملاً پیشروترین و باعزمت‌ترین بخش احزاب طبقه کارگر همه کشورها هستند، بخشی که همیشه دیگران را به پیش می‌راند (و از سوی دیگر) از نظر تئوریک مزیت کمونیستها نسبت به توده عظیم پرولتاریا در این است که آنان به روشنی مسیر حرکت، شرایط و نتایج نهائی عمومی جنبش پرولتاریائی را درک می‌کنند.

پس کمونیستها برای کسب خواسته‌های بلاواسطه و متحقق کردن منافع فوری طبقه کارگر می‌جنگند، اما در عین حال آنها

در جنبش کنونی آینده آن را نیز نمایندگی می کنند."

این آن روش مبارزه ای است که بنیانگذار بزرگ سوسیالیسم مدرن، کارل مارکس، و همراه او من و سوسیالیستهای همه ملتها که با ما کار می کردند از بیش از چهل سال پیش تعقیب نمودیم. این روش ما را در همه جا به پیروزی رهنمون کرد و باعث شد که امروزه سوسیالیستهای اروپائی در آلمان و فرانسه، در بلژیک، هلند و سوئیس، در دانمارک و سوئد و اسپانیا و پرتغال بمثابه یک ارتش واحد و زیر یک پرچم مشترک مبارزه کنند.

برگفته از جلد ۲۱ مجموعه آثار مارکس و انگلس، انتشارات دیتز برلین

ترجمه بهمن شفیق

* ترجمه مقاله حاضر اولین بار در نشریه کمونیست شماره ۴۸، اسفند ۱۳۶۷ به چاپ رسید و در نشریه سیاست کارگری، شماره ۲ تجدید چاپ شد.

(۱) پیوست مورد اشاره انگلس در فوریه ۱۸۸۶ نوشته شده بود. خانم فلورنس کلی ویشنوتسکی مترجم انگلیسی کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان و از فعالین حزب کارگران سوسیالیست، از انگلس خواست که مقدمه ای بر چاپ آمریکائی کتاب بنویسد و در آن نظرات هنری جورج را نقد کند. انگلس فقط بخش کوچکی از مقدمه را به نظرات هنری جورج اختصاص داد و توجه اصلی خود را بر نشان دادن اهمیت و موقعیت جنبش کارگری آمریکا متمرکز کرد. فرقه گرایی سالهای بعد در حزب کارگران سوسیالیست نشان داد که نگرانی انگلس بيمورد نبود.

(۲) در روز اول ماه مه ۱۸۸۶ اعتصاب عمومی چند روزه ای با شعار روز کار هشت ساعت در آمریکا به وقوع پیوست. اعتصاب مراکز مهم صنعتی را در بر گرفت: نیویورک، فیلادلفیا، شیکاگو، لوئیزویل، سنت لوئیز، میلواکی و بالتیمور. نتیجه اعتصاب کاهش ساعت کار روزانه برای ۲۰۰ هزار کارگر بود. کارفرمایان بلافاصله بعد از اعتصاب به ضد حمله دست زدند. پرتاب یک بمب به میان یک گروه پلیس در شیکاگو در تاریخ ۴ مه که به قصد اخلاصگری و تحریک صورت گرفته بود، بهانه مناسبی بدست پلیس برای حمله به کارگران داد. صدها کارگر دستگیر شدند و محکمه ای صورت گرفت که در آن رهبران جنبش کارگری شیکاگو به زندانهای طولانی محکوم شدند و ۴ تن از آنان در نوامبر ۱۸۸۷ اعدام شدند. دستاوردهای مه ۱۸۸۶ کارگران در سالهای بعد توسط کارفرمایان نابود شدند. اجلاس بین الملل سوسیالیست کارگران در سال ۱۸۸۹ در پاریس، در بزرگداشت همین اعتصاب کارگران در مه ۱۸۸۶ روز اول ماه مه را روز جهانی کارگر اعلام کرد.

(۳) کاپیتول ساختمان محل کنگره آمریکا است.

(۴) در جریان تدارک انتخابات محلی در پائیز سال ۱۸۸۶ در نیویورک، حزب متحد کارگران به منظور عمل مشترک سیاسی کارگران تشکیل شد. ابتکار تشکیل حزب از جانب انجمن مرکزی کارگران نیویورک بود که در سال ۱۸۸۲ از تجمع اتحادیه

های کارگری این شهر تشکیل شده بود. بر اساس همین الگو در یک سلسله از شهرهای دیگر نیز چنین احزابی تشکیل شدند. در جریان انتخابات در برخی از شهرها، موفقیت‌های چشمگیری به دست آمد. در نیویورک هنری جورج ۳۱ درصد آرا را به خود اختصاص داد و در میلوکی کارگران توانستند یک نماینده به سنا و شش نماینده به کنگره بفرستند.

(۵) شوالیه‌های کار: سازمان مخفی‌ای از کارگران که در سال ۱۸۶۹ بنیانگذاری شد و در سال ۱۸۷۸ تبدیل به سازمانی قانونی شد. اعضای آن را اساساً کارگران ساده تشکیل میدادند که بخش قابل توجهی از آنان سیاهپوست بودند. هدف سازمان تأسیس تعاونیهای کارگری و کمک متقابل بین کارگران بود. این سازمان در فعالیتهای مختلف کارگری شرکت می‌کرد، رهبری آن اما به طور اصولی مخالف هر گونه شرکت کارگران در مبارزه سیاسی و خواهان همکاری طبقاتی بود. در سال ۱۸۸۶ رهبری سازمان تلاش کرد مانع اعتصابات وسیع کارگری شود و اعضای خود را از شرکت در اعتصابات منع کرد. با این حال اعضای ساده آن در اعتصابات به طور وسیع شرکت کردند. بعد از آن شوالیه‌های کار نفوذ خود را بتدریج از دست دادند و در سالهای پایانی دهه نود سازمان به طور کامل منحل شد.

حزب کارگران سوسیالیست: در سال ۱۸۷۶ از وحدت بخش آمریکای انترناسیونال اول و تعدادی از سازمانهای سوسیالیستی دیگر آمریکا تشکیل شد. اکثریت اعضای آن را مهاجرین (بیش از همه آلمانیها) تشکیل می‌دادند که از کمترین ارتباطات با کارگران آمریکائی برخوردار بودند. در درون حزب مبارزه‌ای بین دو گرایش لاسالی‌ها و جناح مارکسیست، که در راس آن ف ا زورگه دوست مارکس و انگلس قرار داشت، در جریان بود. برنامه حزب ایجاد جامعه سوسیالیستی را هدف قرار داده بود. روش فرقه‌گرایانه حزب در برخورد به سازمانهای توده‌ای مانع از آن شد که حزب به جریانی نیرومند تبدیل شود.